

دکترین «حق داشتن» در برابر «حق بودن» بارویکردی بر نظر امام خمینی (س)

عبدالعلی توجهی^۱

زهرا سمیعی زفرقندی^۲

چکیده: از موضوعات مهم و کاربردی مباحث حقوقی، تبیین حق یا حکم بودن موضوع است که به موجب آن، آثار و لوازمی بر آن مترتب می‌گردد. تبیین معناسناختی حق از بایسته‌هایی است که پایه و اساس فلسفه علوم مختلف می‌باشد.

بررسی سخنان امام خمینی نشان می‌دهد که دایره و حدود حق بسیار وسیع و گسترده است که مهم‌ترین آن‌ها حقوق طبیعی انسان از جمله داشتن حق حیات و حق آزادی هستند.

در نظام‌های حقوقی، «حق داشتن» به‌عنوان دکترین حقوقی در مقابل حق بودن، به بهره‌مندی صاحب حق اشاره دارد. در صورتی که حق داشتن ثابت شود، می‌توان اختیاراتی را برای صاحبان حق برشمرد. در عالم هستی، موجودات به اعتبار ثبوتشان از حقوق مختلفی برخوردار می‌گردند و متلازم با آن تکالیفی بر عهده آن‌ها یا دیگران بار خواهد شد؛ اما بحث از تلازم موردتوافق همگان نبوده و این امر در بحث ضمانت اجرای حقوق افراد و جامعه تأثیرگذار خواهد بود. در تبیین این که حق به چه معناست، نظرات متفاوتی مطرح است، لکن معنایی که متضمن تلازم حق و تکلیف باشد و دایره وسعت حق مداری مفرط افراد را کاهش دهد، با منشأ و خاستگاه حق که همان عدالت است، سنخیت بیشتری خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: حق، ثابت، سلطه، امتیاز، حق داشتن، حکم.

۱. دانشیار گروه حقوق، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

E-mail: atavajjohi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم، ایران.

E-mail: z.samiee.z@gmail.com

مقدمه

خلقت بشر و وجود انسان در دنیای مادی و ارتباط او با اقشار مختلف، زمینه ساز شکل گیری نظام های مختلفی از جمله نظام حقوقی است. امکان سنجی برخی فعالیت ها برای یک فرد در چهارچوب قانون، حق و قابلیت را برای وی به همراه خواهد داشت که سبب بهره مندی وی از یکسری امتیازات می گردد.

با وجود فعالیت های گسترده در خصوص تبیین حقوق طبیعی انسان و راهکارهای در نظر گرفته شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های مرتبط، باز هم می توان ادعا نمود که استیفای حقوق مردم نیازمند توجه و تعمق در مفاهیم و آموزه های دینی است. لذا به نظر می رسد پرداختن به مباحث تئوری و نظری راهگشا و از بین برنده ابهامات باشند.

برای این منظور باید از ابتدایی ترین مباحث نظری همچون «حق» که سرمنشأ تمام رفتارهای انسان است، آغاز نمود؛ و در ادامه با تبیین مفهوم و آثار آن دو، ابهامات را برطرف ساخت. ابهاماتی از قبیل این که در نظام حقوقی اسلام «حق» چگونه ارزیابی می شود؟ و تا چه حدی می توان نسبت به حقوق انسان ها تصمیم دیگری گرفت؟

همین نکته است که خود می تواند شکلی از چالش های حقوقی را مطرح سازد و راهکاری متناسب با محدوده قانونی را می طلبد. لذا به دلیل اهمیت موضوع، در این نوشتار «حق» از منظر فقهی و حقوقی مورد مطالعه قرار می گیرد.

واژه حق پایه و اساس علوم مختلفی است و در ادبیات هر علم جایگاه ویژه ای دارد. علوم مختلفی چون حقوق، فلسفه، علوم سیاسی و ... در بنیادی ترین عناوین خود مبتنی بر شناخت و فهم دقیق واژه «حق» می باشند.

در علم حقوق نیز فهم دقیق واژه «حق» راهگشای نظریات حقوقی بوده و در مرحله اثبات دعوی، موضع هر یک از طرفین را به خوبی مشخص خواهد کرد. این امر زمانی محقق می شود که بتوان حق را در مرحله ثبوت با دقت نظر بالایی تبیین نمود.

حق در علوم مختلف در معانی متعددی استعمال می شود که به علت گسترده بودن بحث، پس از دیدگاه زبان شناسان، تنها از منظر اندیشمندان علم فقه و حقوق به آن می نگریم.

تبیین و شناسایی معنای حق

الف) معنای حق از منظر زبان شناسان

در مقام واکاوی مفهوم واژه «حق»، می‌توان گفت حق از دو منظر قابل توجه و دقت نظر است:

منظر اول: در نگاه نخست ممکن است گفته شود این واژه در معانی متعددی مشترک است و از آنجاکه برخی از این معانی با یکدیگر متفاوت هستند، از آن به «مشترک لفظی» تعبیر شود. معانی متعددی که در بین لغت شناسان عرب از این کلمه ارائه شده، عبارت است از: «اسم الله، نقیض باطل، صدق، ثبوت، یقین، بهره و نصیب، مال، وجوب و شایسته» (ابن منظور ۱۹۵۵: ۴۹).

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می‌نویسد: «حق در اصل به معنای مطابقت و موافقت داشتن است. از جمله معانی حق، پدیدآورنده موجودات بر اساس حکمت است و لذا به خداوند متعال نیز حق اطلاق گردیده است» (راغب اصفهانی ۱۴۰۴ ج ۱: ۱۲۵).

لغت‌نامه دهخدا معانی متعددی برای این واژه ذکر می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است: درست کردن وعده، راست کردن سخن، یقین نمودن، ثابت شدن، غلبه کردن به حق، موجود ثابت و نامی از اسامی خداوند متعال (دهخدا ۱۳۷۵ ج ۶: ۲۹۳).

در زبان عبری ریشه حق به معنای زیر آمده است: ۱. کندن و حک کردن بر روی چوب، سنگ یا فلز؛ ۲. نقش کردن، نگاشتن، طراحی کردن؛ ۳. تجویز کردن و با فرمان تثبیت کردن، بدین گونه حق یعنی مقرر شده، فرمان، قانون، دستور و عرف؛ ۴. دین به خدا یا انسان، حق و امتیاز (ساکت ۱۳۷۱: ۴۲).

با نگاهی به ریشه‌شناسی واژه حق در زبان‌های اروپایی، مفهوم چهارم را پیدا می‌کنیم. واژه مجازی (droit) در فرانسه، در معنای استعاری خود از واژه کهن لاتینی دیرکتوم (=di-rectum) گرفته شده است که به معنای «آنچه برابر قانون است» است. همین استعاره و مجاز در بیشتر زبان‌های نوین اروپایی دیده می‌شود. در انگلیسی «(right)»، در آلمانی «(recht)»، در اسپانیایی «(derecho)»، در ایتالیایی «(diritto)»، در رومانی «(derepto)» به معنای حق است (ساکت ۱۳۷۱: ۴۲).

منظر دوم: از منظر دیگر می‌توان گفت به کار بردن تعبیر مشترک لفظی برای معانی مختلف حق، تنها در صورتی صحیح به نظر می‌رسد که نتوان بین آن‌ها وجه مشترکی را سراغ گرفت. درحالی که حقیقتاً می‌توان بین آن‌ها وجه مشترکی را یافت، لذا این معانی دیگر مشترک لفظی نبوده و به تعبیر اصولی «مشترک معنوی» می‌باشند.

با وجود کثرت معانی کلمه حق، عده‌ای از لغت‌شناسان به دنبال تبیین مفهوم مشترکی از واژه حق برآمده و چنین تعریفی ارائه داده‌اند: «حق در لغت امر ثابتی است که غیرقابل انکار است» (جرجانی بی تا: ۶۱)

بنابراین از نظر لغت‌شناسان عرب واژه «حق» یک معنای مشترک و کلی دارد و آن «ثابت» است و معانی دیگر این واژه، مصداق‌هایی از همین معنای کلی می‌باشند، از جمله: اسم خداوند، صدق، بهره، امتیاز و ... در بین اندیشمندان اسلامی برخی از محققان نیز تلاش کرده‌اند که همه معانی حق را به یک معنا که ثبوت است و از آن به «هستی پایدار تعبیر شده»، برگردانند (غروی اصفهانی ۱۳۷۵ ج ۱: ۴۴).

در مقابل عده‌ای مخالف این نظریه هستند و معانی متعددی از قبیل رشوه، احاطه، مال، قرآن و خصومت را که از معانی حق هستند، به معنای ثبوت نمی‌دانند (نویان ۱۳۸۸: ۱۷۶). درحالی که به نظر می‌رسد ذهن انسان از معانی فوق متوجه یک نوع «استقرار و ثبوت» می‌گردد. همچنین می‌توان گفت برخی معانی از قبیل «مال» در اثر حق به وجود آمده و دلیل به وجود آمدن این معنا رابطه علیت یا سببیت بین آن‌هاست.

توضیح بیشتر در خصوص معنای «استقرار» این که جرجانی در ترکیب اضافی حق، یعنی زمانی که از حق شیئی صحبت به میان می‌آید، معنای «استقرار یافته» را استنباط کرده و چنین می‌گوید: «حق الشیء، إذا ثبت، وهو اسم للشیء المستقر فی محله» (جرجانی بی تا: ۶۱).

ناگفته نماند که حق، به عنوان مشترک معنوی، به طور مسلم، دارای مراتب و درجاتی خواهد بود که از ضعیف‌ترین مرتبه آن (حق به معنای امتیاز و صرف ادعا) آغاز می‌شود و تا بالاترین درجه آن (حق به معنای واقعیتی معتبر)، ترقی می‌کند.

با اندکی تعمق در متون فرهنگ لغت می‌توان دریافت که حق دارای دو معنای وصفی و مصدری است. در معنای مصدری بر «وجود» و بر «مطابقت با حکم» اطلاق می‌گردد؛

اما در معنای وصفی معانی متعددی بیان شده که با معنای مصدری ارتباطی تنگاتنگ دارند. برخی از آن‌ها عبارتند از:

- «من لا یقبح منه فعل»: هر آنچه انجام آن قبیح نباشد.
- «من لا یفتقر فی وجوده إلی غیره»: هر آنچه در وجودش نیازمند چیز دیگری نیست.
- «وَحَقُّ الْإِنْسَانِ كَوْنَهُ نَافِعاً لَهُ وَ رَافِعاً لِلضَّرْرِ عَنْهُ»: هر آنچه به نفع انسان باشد و ضرر را از او رفع نماید (کفوی ۱۲۸۶: ۳۹۱).

به نظر می‌رسد، منشأ و خاستگاه هر یک از این معانی حق، همان معنای مصدری است، بدین معنی که به محض وجود انسان، جانداران و حتی اشیاء، اوصافی بر آن‌ها عارض شده که می‌توان از آن اوصاف بهره برد. هر آنچه در جهان موجود است، اعم از انسان و غیر انسان، این امکان برایش وجود دارد که بتواند در مقابل دیگری، از امتیازاتی بهره‌مند گردد؛ بنابراین منشأ ایجاد حق موجودیت انسان، حیوان و ... است و از این موجود به موجود حق‌دار تعبیر می‌شود.

بنابراین درک معنای حق منطبق بر اشتراک معنوی آن، با توجه به قدر جامعی که بین معانی مختلف حق وجود دارد، صحیح به نظر می‌رسد و معنای «ثبوت» نمایانگر تمام هویت حق است.

ب) معنای حق از منظر فقها و حقوق‌دانان و ارزیابی آن

هرچند می‌توان گفت در همه معانی و استعمال‌های حق نوعی «ثبوت» به چشم می‌خورد که اشاره به یک معنای مشترک میان همه آن‌ها دارد، لکن باید به معانی اصطلاحی آن در بین اندیشمندان نیز توجه نمود؛ زیرا موضوع حق و تعریف آن سرشار از مناقشه است. در رابطه با چالش‌های مربوط به تعریف حق سؤالاتی پیش می‌آید، از این قبیل که اگر حق دارای تعاریف متعددی است، پس چه چیز آن‌ها را به یک جنس واحد تبدیل می‌کند؟ چرا برخی از افراد حق دارند؟ و این که دقیقاً چه کسانی و چه چیزهایی حق دارند؟ این سؤالات در تبیین معنای حق مؤثر بوده و ما را در فهم آن کمک خواهد کرد.

بررسی حق در دو معنای عام و خاص، ابهام اولیه در مورد ماهیت آن را برطرف خواهد نمود. در این راستا یکی از اندیشمندان معتقد است «حق در معنای عام» شامل همه مجعولات

تأسیسی و امضایی شارع می شود (آل بحرالعلوم ۱۳۶۲ ج ۱: ۳۳). چراکه تمامی احکام و تکالیف، به نوعی بازگشت به معنای حق دارند. کنوی از علمای متأخر اهل سنت معتقد است، حق حکمی است که شارع آن را معین کرده است (لکنوی ۱۳۱۶: ۴۰). حق به موجب این تعریف، از موضوع این پژوهش خارج است.

اندیشمندان برای «حق به معنای خاص»، تعاریف متعدد و مختلفی ایراد نموده‌اند، اما آنچه به طور مسلم می توان برداشت کرد اعتباری بودن ماهیت حق است.

در فلسفه، ملاصدرا از جمله اندیشمندانی است که درباره معانی متعدد حق می گوید: حق یا مشترک لفظی است یا اینکه یکی از این معانی، حقیقی بوده و کاربرد حق در معانی دیگر مجازی است (ابن سینا بی تا: ۳۸).

تعریفی که هر یک از اندیشمندان از حق ارائه می دهند بر مبنای تفکری است که از مکاتب فلسفی نشأت گرفته است؛ بنابراین توجه به مکاتب فلسفی تا حدودی دیدگاه‌ها و تعاریف مختلف حق را تبیین می نماید.

در تعریف حق، از دیدگاه حقوقی، سه مکتب گوناگون ابراز شده است. این سه دیدگاه عبارت است از: مکتب شخصی، مکتب موضوعی و مکتب آمیخته.

علاوه بر این سه مکتب، نظریه نوینی در تبیین معنای حق وجود دارد. با این حال از دیدگاه‌های فوق نمی توان به تعریف جامعی از حق دست یافت؛ به نظر نگارنده به رویکرد دیگری نیاز است که گویای مفهوم و ماهیت حق باشد و در عین حال به تمام ارکان حق نیز توجه داشته باشد.

حال به توضیح این سه مکتب پرداخته و در ادامه به نظریه و رویکرد نوینی اشاره خواهد شد:

۱. **مکتب شخصی یا اراده^۱**: از پیشین ترین مکتب‌ها در تعریف حق است و می توان آن را مکتب سنتی نامید. این مکتب می گوید که اراده دارنده حق، رکن اساسی تشکیل دهنده حق است. به سخن دیگر، حق، قدرت یا نیروی ارادی است که قانون به یکی از اشخاص در چهارچوب معین می دهد.

1. La doctrine de la volonté'

این نگاه و نگرش در تعریف حق با وجود اشخاص حقوقی، افراد محجور، محیط زیست و حیوانات که دارای حقوق هستند، دوگانگی دارد؛ بنابراین تعریف مناسبی از حق در این مکتب به چشم نمی خورد زیرا تنها به شخص^۱ تکیه می کند (ساکت ۱۳۷۱: ۴۵-۴۳). در حقیقت می توان گفت که ماهیت حق در این تلقی، چیزی نیست جز «اراده ای آزاد» که قادر به تحت تأثیر قرار دادن اراده دیگران است (قاری سید فاطمی ۱۳۸۸ ج ۱: ۳۴) بدین معنی که اراده دارنده حق، اراده دیگران را در چهارچوب و قلمرو حق، محدود می سازد. این نظریه در حوزه معنای حق، با «نظریه انتخاب» هم پوشانی دارد. بدین معنا که صاحب حق می تواند انجام تکلیف را از مکلف درخواست کرده یا آن را از وی اسقاط نماید (Jones 1994: 32-36).

اما سؤال اینجاست که اگر دارنده حق به واسطه حجر و عدم اهلیت نتواند در مقام استیفای حق برآید، تکلیف چیست؟ بر طبق این نظریه آیا حیوانات، جمادات و نباتات از حق بی بهره اند؟ در خصوص انسان ها، اگر ذی حق اراده نکند و در مقام استیفا برنیاید، محق بودن وی نیز مخدوش خواهد شد؟ یا اینکه اگر ذی حق اراده کند و حقتش را از خود سلب کند، این اراده به تنهایی می تواند مؤثر واقع شود و پذیرش مرجع دیگری نیاز نیست؟ این قبیل سؤالات در مسائل حقوق بشر نمود بیشتری پیدا می کند. مثلاً آیا اراده دارنده حق حیات، می تواند به دیگران اجازه تعرض دهد؟

در پاسخ می توان گفت که مفهوم «اراده دارنده حق»، تنها در استیفای حق دخیل است، نه در شکل گیری آن. همچنین برخی حقوق مانند حق حیات غیرقابل اسقاط هستند و اراده ذی حق هیچ مجالی نمی یابد. به نظر می رسد با تقسیم بندی انواع حق بتوان میزان تأثیر اراده را تبیین نمود.

۲. **مکتب موضوعی**: نسبت به مکتب شخصی هواداران بیشتری پیدا کرد. در این مکتب حق، سود یا منفعتی است که قانون از آن پشتیبانی می کند. هواداران این مکتب به

موضوع^۱ حق نگاه می‌کنند و نه به دارنده آن؛ و هدف حق را منفعت یا سود می‌دانند. انتقاد بر این نظریه آن است که اگر سود یا منفعت را معیار وجود حق بدانیم، عکس آن درست نیست؛ یعنی هر سود و مصلحتی را نمی‌توان حق دانست (ساکت ۱۳۷۱: ۴۵-۴۳).

در نقد این نظریه می‌توان گفت در برخی موارد ممکن است صاحب حق هیچ نفعی از حق نبرد. به‌عنوان مثال وصی حق تصرف در اموال فرزندان موصی بر طبق وصیت دارد، اما خود از منافع این حق بی‌بهره است.

اشکال اساسی نظریه سود این است که دارنده حق به‌صرف داشتن آن، از هیچ منفعتی بهره‌مند نشده؛ بلکه تنها در صورت استیفا، بهره و سودی عاید وی می‌گردد.

۳. مکتب آمیخته: در واقع فراهم‌شده دو مکتب پیشین است این مکتب می‌گوید حق هم قدرت و نیروی ارادی است و هم سود یا منفعتی است که قانون آن را پشتیبانی می‌کند. به سخن دیگر، مکتب آمیخته، عنصر اراده و عنصر سود را با هم گردآورده است (ساکت ۱۳۷۱: ۴۵-۴۳).

ایراداتی که به هر یک از این مکاتب وارد است، در ترکیب این دو نظریه نیز همچنان پابرجاست.

۴. نظریه نوین: این نظریه حق را تعلق و تسلط تعریف می‌کند. هنگامی که چیزی به شخصی تعلق گیرد، آن شخص می‌تواند بر آن چیرگی، تسلط و اختیار پیدا کند، یعنی بتواند آن را به تصرف درآورد.

هرچند این نظریه به‌طور جداگانه و مشخص در کلام اندیشمندان مشاهده نمی‌شود، لکن نگرش‌های موجود در معنای حق، حاکی از نظریه‌ای است که از جهاتی مترقی‌تر از مکاتب پیشین است.

این نظریه با نظریه انتخاب هماهنگی دارد. قدرت تصمیم‌گیری صاحب حق، وجه اشتراک این دو نظریه است. باین حال هیچ‌یک به‌صورت جامع نمایانگر معنای حق نبوده و اشکالاتی دارند. ویژگی عام نظریه نوین سلطه ذی‌حق است که همین ویژگی در نقد این نظر رخ می‌نماید، چرا که سلطه یا تسلط از آثار حق است.

به هر حال اکثر تعاریف حق در این مکاتب رشد کرده اند، اما از آنجا که تحلیل هر یک از تعاریف، راهگشای فهم دقیق تری از حق است، می توان هر یک را به طور جداگانه مورد توجه قرار داد.

حق در بین اندیشمندان در معانی زیر به کاررفته است:

۱. **حق به معنای ملکیت** بعضی فقها حق را ملک یا مرتبه ضعیفی از مراتب آن دانسته اند. سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در مورد حق چنین نظری ارائه نموده است: «حق مرتبه ضعیفه‌ای از ملک، بلکه نوعی از آن است و صاحب حق، مالک چیزی است که زمام امر آن به دست اوست چنان که در ملک، مالک زمام امر عین یا منفعت را به دست دارد» (طباطبایی یزدی ۱۳۷۶ ج ۱: ۵۷).

با اندکی مذاقه در کلام فقها، می توان فهمید که بین معنای حق و ملک تفاوت وجود دارد. شیخ انصاری ملکیت را نسبتی بین مالک و مملوک می‌پسندارد (انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۹). به عبارت دیگر مالکیت رابطه‌ای است حقوقی بین شخص و چیز مادی (اعم از جاندار و بی جان) یا توابع چیز مادی (منافع خانه) (جعفری لنگرودی ۱۳۷۸: ۶۸۷)؛ مالک می تواند هرگونه تصرفی نسبت به مملوک داشته باشد، اما حق همواره در مورد خاصی به وجود می آید (مصباح یزدی ۱۳۷۷: ۲۹-۳۰).

تعریف یزدی تعریف به مصداق است، بدین معنا که مالکیت یکی از مصادیق حق است. در واقع مالکیت حقی است مطلق که به طور دائمی قابلیت اجرا دارد. مطلق بودن حق تصرف در مملوک اولاً و بالذات بوده و این نوع حق، اطلاق خود را در تعارض با حقوق دیگر از دست خواهد داد. مثلاً انسان نسبت به مایملک خود از قبیل خانه هرگونه تصرفی را به طور مطلق دارد تا جایی که این تصرف باعث ضرر و زیان به دیگری نشود و در صورت وجود ضرر، تصرف به طور کامل یا ناقص از بین می رود. به طور کلی حدود و قیود هر حقی، در صورت تراحم با حقوق دیگر رخ نموده، به جلوه گری می پردازد.

باید توجه نمود که حق، پس از به فعلیت رسیدن، برای صاحبش مالکیت و سلطنت به ارمغان می آورد و این امر حاکی از آن است که ملکیت از عوارض حق به شمار می آید و به زایش مفهوم حق منجر نمی شود.

۲. **حق به معنای سلطنت**، شیخ انصاری در مکاسب، «حق» را به توانایی و سلطنت

فعلیه ای تعریف می کند که قائم به دو طرف «من له الحق» و «من علیه الحق» است. وی معتقد است امکان ندارد که «من له الحق» و «من علیه الحق»، شخص واحدی باشد. به خلاف ملک که نسبت میان مالک و مملوک، نیازی به «من یملک علیه» ندارد (انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۱۹).

همچنین خوبی می نویسد: حق، نوعی از سلطنت است که امور آن به دست «من له الحق» است (توحیدی بی تا: ۳۳۳).

نائینی حق را این گونه تعریف می کند: «حق عبارت است از اضافه و نسبت ضعیفی که برای صاحب حق حاصل می شود... و به عبارت دیگر، حق سلطنت ضعیف انسان بر یک مال است.»^۱ (نجفی خوانساری ۱۴۱۸: ۱۰۶) این تعریف که حق را نوعی سلطنت به حساب می آورد، تعریف به اثر است.

در نقد این تعریف، اگر به معنای فقهی سلطنت توجه شود، تمایز آن با حق مشخص می گردد: سلطنت به معنای قهر و استیلا بر مسلط علیه (جزایری ۱۴۱۶ ج ۱: ۱۰۵)، یا ولایت بر تصرف است (بحرانی ۱۴۲۸: ۵۰۰). بعضی از فقها حق را مساوی سلطنت یا ملکیت نمی دانند بلکه سلطنت را از آثار حق قلمداد می کنند. در واقع حق را دارای ماهیت اعتباری می دانند (آخوند خراسانی ۱۴۰۶: ۵؛ غروی اصفهانی ۱۲۷۵ ج ۱: ۴۳).

امام خمینی در این زمینه می نویسد: حق از احکام وضعیه ای که دارای ماهیت اعتباری باشد و اعتبارش از سوی شارع یا عقل است در جمیع موارد خود به یک معنا استعمال می گردد. حق همان سلطنت یا ملکیت نیست، بلکه اعتبار حق غیر از اعتبار آن دو است؛ زیرا حق در مواردی صدق می کند که ملکیت و سلطنت صدق نمی کند چنانکه اگر کسی در امکانه موقوفه سبقت گیرد احق از دیگران است ولی مالک آن مکان نیست یا در صورتی که حق تحجیر یا قذف یا استحلاف به صغیر منتقل می شود او دارای حق می شود ولی سلطنت ندارد لذا حق غیر از ملکیت و سلطنت است اگرچه سلطنت از آثار حق است (ر. ک. به: امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۴۳-۳۹).

بنابراین حق دارای ماهیتی اعتباری است که عقلا یا شارع آن را وضع کرده اند؛ و آثار

۱. «فإنه عبارة عن إضافة ضعيفة حاصلة لذی الحق... و بتعبیر آخر، الحق سلطنة ضعيفة علی المال».

مخصوص به خود را دارد. این امکان وجود دارد که با وجود حق، سلطنت و استیلاهی در میان نباشد، مانند حق تحجیر مجنون که سلطنت برای ولی اوست.

بر اساس تعریفی کامل تر حق سلطنتی اعتباری از طرف عقلا یا قانون گذار است که در عالم اعتبار (برای کسی) بر چیزی یا شخصی جعل شده است (موسوی بجنوردی ۱۴۱۹ ج ۱: ۱۵۲)، اما ایرادات فوق نسبت به این تعریف همچنان مطرح است.

۳. حق به معنای اقتدار و سلطه: بحر العلوم می گوید: «حق در هر معنایی قدرتی (سلطه‌ای) است که علیه شخصی برای انسان قرار داده شده است از مال یا شخص یا هر دو این‌ها مانند عین مستأجره که برای مستأجر، قدرتی بر موجد در مال خاص اوست»^۱ (آل بحرالعلوم ۱۳۶۲ ج ۱: ۱۲۳).

در بین حقوقدانان معاصر نیز چنین تعریفی از حق ارائه شده است: «حق اقتدار و سلطه یا توانایی خاصی است که قانون گذار به شخص یا اشخاصی می دهد تا نسبت به شخص یا اشخاص یا چیز دیگر (مال) و یا هر دو (هم شخص و هم مال) اعمال کند» (ساکت ۱۳۷۱: ۵۱).

پوفندروف^۲ نزدیک ترین تعریف را به برداشت فقهای مسلمان دارد و معتقد است: «حق و سلطه یک چیزند، با این تفاوت که سلطه صرفاً به تصرف و استیلاهی بالفعل دلالت دارد» (موحد ۱۳۸۱: ۴۴).

سلطه اگر به معنای سلطنت و استیلا باشد، ایرادات مطروحه را به دنبال خواهد داشت و اگر به معنای توان و قدرت باشد، در جای خود به شرح ایرادات خواهیم پرداخت.

برخی از علمای اهل سنت حق را اختصاصی می دانند که شارع بر اساس آن سلطه یا تکلیفی را مقرر می نماید (زرقاء بی تاج ۳: ۱۱). در این تعریف سلطه ناشی از اختصاص به وجود آمده، لذا اشکالات فوق بر آن وارد نیست. با وجود این، حق را مساوق با اختصاص دانستن مانع انواع دیگر اختصاص نبوده و تعریف را دچار خدشه می سازد.

۱. «و اما الحق فهو يطلق - مرة - فی مقابل الملك و - اخرى - ما يراد فهو هو بمعنیه سلطنة مجعولة للانسان من حیث هو علی غیره و لو بالاعتبار من مال او شخص او هما معاً كالعین المستأجرة فان للمستأجر سلطنة علی المؤجر فی ماله الخاص.»

۴. **حق به معنای قدرت اراده:** وینشاید^۱ با الهام گرفتن از گفته‌های ساوینی^۲ - حقوقدان آلمانی - حق را همان «توان و قدرت اراده» می‌داند. این حقوقدان آلمانی، حق را چنین تعریف می‌کند: «توان و قدرتی است که نظم حقوقی به اراده اعطا کرده است». به دیگر سخن، حق، قدرت یا نیروی ارادی است که قانون به یکی از اشخاص در محدوده معین می‌دهد. در این تعریف، توان و قدرت به اراده و در نتیجه به صاحب حق منسوب شده است (ساکت ۱۳۷۱: ۴۳)، اما باید پذیرفت که اگر توان و قدرت به صراحت به شخص نسبت داده می‌شود، برای بیان مقصود ترجیح داشت (کاتوزیان ۱۳۷۷: ۴۲۲).

جعفری لنگرودی قدرت را به شخص نسبت داده، می‌نویسد: «حق عبارت است از قدرت یک فرد انسانی مطابق با قانون بر انسان دیگر، یا بر یک مال یا بر هر دو، اعم از این که مال مذکور مادی و محسوس باشد، مانند خانه؛ یا نباشد، مانند طلب» (۱۳۷۱: ۱۵).

این تعاریف از حق بر اساس مکتب اراده شکل گرفته و آن را به معنای حکومت اراده تعبیر می‌کند؛ اما این تفکر با حقوق افراد محجور از قبیل صغیر و مجنون منافات دارد؛ زیرا فاقد توان و اراده برای اجرای حق می‌باشند. درحالی که بی تردید این افراد نیز همچون سایرین برخوردار از حق بوده، اما به علت عدم اهلیت استیفا، ولی و سرپرست آن‌ها در مقام اجرای حق دارای اختیارات قانونی است.

علاوه بر استحقاق افراد محجور، برخی افراد با وجود اهلیت و بدون اراده، صاحب حق گشته و قانون‌گذار استحقاق آن‌ها را به رسمیت می‌شناسد، مانند حقوقی که به واسطه ارث و به صورت قهری به انسان می‌رسند.

اگر در تعریف، حق را قدرت اراده بدانیم، از آنجا که اراده به مرحله استفاده از حق مربوط می‌شود، نه به مرحله ثبوت و برخورداری از حق، لذا در تعریف حق دچار مشکل شده و از ماهیت آن دور خواهیم شد. این امر واضح و مبرهن است که وجود حق، به صاحب آن قدرت و اراده‌ای می‌دهد که می‌تواند در چهارچوب قانون از آن بهره‌مند گردد. این اراده در مرحله‌ای پس از ثبوت حق، نشأت می‌گیرد و محل بحث نیست.

1. Winscheid

2. Savigny

ایمانوتل کانت^۱ نیز در تعریف حق، از اراده سخن گفته است: «حق عبارت است از انطباق و هماهنگی اراده دو نفر با قانون عقل عملی در روابط اجتماعی». بر این اساس حق منشأ تکالیف متعددی است (۱۳۸۸: ۲۹-۲۸).

با این حال به نظر می‌رسد در تعریف کانت، حق معطوف به اراده فرد نسبت به خود است و اراده فرد نسبت به سایر افراد را در بر نمی‌گیرد. به عنوان مثال هر کس حق دارد در هر رشته‌ای که علاقه‌مند است درس بخواند، اما حق ندارد دیگری را مجبور به تحصیل در آن رشته کند. لذا قید «قانون» معین‌کننده حدود و مرز فعالیت‌های ارادی فرد است. نکته درخور اهمیت در این تعریف، قید «قانون عقل عملی» است، زیرا همان‌طور که بعداً اشاره خواهد شد، با وجود آنکه قانون برخی حقوق را برنشموده، اما اقتضائات فطری و طبیعی ایجاب می‌کند، حقوقی را برای صاحبان حق در نظر بگیریم.

۵. حق به معنای مصلحت و منفعت: در تفکر بنتام^۲، حقوق اصولاً «منفعت» هستند و هر کس که از تکلیفی منفعتی برد، واجد حقی است (جونز ۱۳۸۶: ۴۲).

برخی معتقدند حق امری اعتباری است که به نفع فرد و به ضرر دیگران است (جوادی آملی ۱۳۸۵: ۳۵؛ مصباح یزدی ۱۳۷۶: ۶۷۸). ایرینگ^۳ حقوقدان آلمانی حق را عبارت از مصلحت و منفعتی می‌داند که مورد حمایت قانون قرار گرفته باشد. (موحد ۱۳۸۱: ۴۵) اشکالی در این تعریف وجود دارد، این که مصلحت و منفعت جوهره حق نبوده، بلکه غایت و هدف اجرای حق است.

علاوه بر اشکال فوق می‌توان گفت در مواردی که صاحب حق، منافع حاصل از حق را به دیگری واگذار می‌کند، خود حق را به او واگذار کرده است، در صورتی که واقعاً چنین نیست و صاحب حق می‌تواند در عین حال که حق متعلق به اوست، منافع حاصل از آن را به دیگری واگذار کند و خود هیچ‌گونه استفاده مادی از آن نبرد (دانش‌پژوه ۱۳۹۰: ۱۵۶).

نقد قابل توجهی که بر نظریه ایرینگ وارد است، این است که اگر حق را به معنای

1. Immanuelkant

2. Jeremy Bentham, فیلسوف و حقوقدان انگلیسی

3. Ihering

منفعت بدانیم، در مواردی که صاحب حق، از حق خود استفاده نکند و از آن بگذرد، هیچ امری اتفاق نیفتاده تا از آن به منفعت تعبیر شود، چراکه از عدم نمی‌توان امر وجودی اثبات نمود.

درواقع اشکال اساسی دیدگاه ایرینگ این است که اصل حاکمیت اراده مغفول مانده، از یک طرف حق تنها به واسطه قانون ایجاد می‌گردد و از طرف دیگر راه انتفاع از حق برای صاحب آن، استیفا و اجرای حق است، بنابراین اراده صاحب حق در فرض عدم اجرای حق، نادیده انگاشته شده است.

گویی اراده به صورت جبری لحاظ شده؛ زیرا در صورتی می‌توان از حق به منفعت تعبیر کرد که صاحب حق با استیفا از آن بهره ببرد.

۶. حق به معنای ارزش: جرمی والدرون^۱، حق را به مثابه ارزش می‌داند و معتقد است: «حق‌ها همان ارزش‌های بی‌قید و شرط برای وجود هر شخص، بدون در نظر گرفتن ارزش افراد نسبت به یکدیگر است» (Waldron 2007: 725).

درحالی‌که صرف ارزشمند بودن، نمی‌تواند معنا و مفهوم حق را به خوبی تبیین نماید. شاید بتوان گفت معنای برخاسته از این ارزش، همان امتیاز است که فرد به واسطه این امتیاز دارای ارزش و اعتبار ویژه‌ای می‌شود.

۷. حق به معنای آزادی: توماس هابز^۲ معتقد است حق دربرگیرنده آزادی انجام یا عدم انجام یک عمل است (هابز ۱۳۸۰: ۱۶۰).

دکتر امامی در تعریف حق، ترکیبی از اقتدار و آزادی را مدنظر قرار داده و معتقد است حق عبارت از اقتداری است که قانون به افراد می‌دهد تا عملی را انجام دهد. در انجام و عدم انجام آن عمل، افراد آزاد هستند. آزادی عمل، رکن اساسی حق است. حق، امری تصویری است که قانون آن را از نظر حفظ نظم جامعه معتبر شناخته و آثاری برای آن قرار داده است (امامی ۱۳۷۳ ج ۱: ۱۳۴).

1. Jeremy Waldron, حقوقدان آمریکایی

2. Thomas Hobbes, فیلسوف شهیر انگلیسی

هوفلد^۱ بین اقسام مختلف حق داشتن تمایز قائل شده و حق را به چهار نوع تقسیم کرده است. یکی از اقسام آن حق آزادی است که در جای خود به نظریه هوفلد خواهیم پرداخت.

۸. حق به معنای تعلق و ارتباط: مامقانی یکی از فقهای معاصر، از جمله فقیهانی است که در این راه گامی مؤثر برداشته است. از دیدگاه او حق نیز حکمی است که به شخص تعلق یافته و به ارتباط او با دیگران پرداخته است (کاتوزیان ۱۳۷۷: ۴۲۸) با توجه به این معنا، ارتباط و تعلق به شخص یکی از اوصاف و قیودی است که وجودش در تعریف حق ضروری است.

ژان دابین^۲، نیز معتقد است حق رابطه تعلق شخص و موضوع آن است؛ از یک سو، مفهوم حق جز با تعلق به شخص تحقق نمی‌یابد؛ از سوی دیگر، همین تعلق و وابستگی تمام اساس و ویژگی حق است. به اعتقاد وی «حق آمیزه‌ای از تعلق و توان است» (صرامی ۱۳۸۵: ۱۵۶).

توضیح مطلب آن که وقتی سخن از حق به میان می‌آید، یعنی فرد دارای حق بوده، به‌علاوه توان اجرای آن را نیز دارد؛ بنابراین ویژگی بارز حق ارتباط آن با شخص است که این امر منجر به توانمندی وی در اعمال حق می‌گردد. این توان زمانی کامل می‌شود که به تناسب طبیعت موضوع، قانون آن را به شخص اعطا کند. در غیر این صورت حق به‌صورت ناقص خواهد بود و توانی برای ذوالحق ایجاد نخواهد کرد.

برخی نقش حمایتی قانون را نادیده گرفته و معتقدند عنوان «حق» تنها بر مصادیق و مواردی که قانون مشخص می‌کند، صدق می‌کند. این نظر خالی از اشکال نیست؛ زیرا در بسیاری از موارد، قانون حقی برای اشخاص لحاظ نکرده، لکن با توجه به موقعیتی که فرد در آن قرار می‌گیرد، صاحب حق می‌شود.

۹. حق به معنای امتیاز: با وجود تعاریف متفاوت که هر یک از منطری خاص به یکی از ویژگی‌های حق پرداخته‌اند، در عصر حاضر حق به معنای امتیاز است. حقوق‌دانان معاصر تعاریفی متناسب با نظرات فقها ارائه داده‌اند، از جمله دکتر ناصر کاتوزیان که حق را این‌طور

1. Hohfeld, فیلسوف آمریکایی

2. Jean Dabin, حقوق‌دان بلژیکی

توصیف می‌کند: «حق امتیاز و نفعی است متعلق به شخص که حقوق هر کشور در مقام اجرای عدالت از آن حمایت می‌کند و به صاحب حق، توان تصرف در مورد موضوع حق و منع دیگران از تجاوز به آن را می‌دهد» (صرامی ۱۳۸۵: ۱۶).

بر پایه دیدگاه دابین نیز، حق امتیازی^۱ است که قانون به شخص می‌دهد و از رهگذر قانونی از آن پشتیبانی می‌کند (حسن فرج ۱۹۸۸: ۴۶۶-۴۵۵). بر اساس این تعریف پشتیبانی قانون رکن بیرونی حق است و به واسطه این نوع حمایت انسان‌ها باید به حقوق دیگران احترام گذاشته و آن را بشناسند.

این نظریه مبتنی بر رعایت قاعده کرامت انسانی است. اسلام همه افراد بشر را از نظر حقوق و تکالیف برابر می‌داند. امام خمینی در حمایت از انواع حقوق انسانی مبتنی بر حفظ کرامت انسانی می‌گوید: اسلام بزرگ تمام تبعیض‌ها را محکوم نموده و برای هیچ گروهی ویژگی خاصی قرار نداده؛ و تقوا و تعهد به اسلام، تنها کرامت انسان‌هاست» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۱: ۵۶).

از نظر رونالد دورکین^۲، حق‌ها در واقع برای حمایت از اشخاص به خدمت گرفته شده‌اند. از نظر او نهاد حق بسیار مهم و حیاتی است، زیرا نمایانگر کرامت و برابری انسان‌هاست (راسخ ۱۳۸۱: ۱۸۶).

جان آستین^۳ حکم قانون را به عنوان حامی اصلی اجرای حق برمی‌شمرد (موحد ۱۳۸۱: ۴۵-۴۴).

بنابراین همان‌طور که در برخی از تعاریف حقوقدانان مشاهده می‌گردد، واقع‌بینی ایجاب می‌کند که به جای اطلاق حق در معنای امتیاز، از قید «قانون» در ماهیت آن یاد کرد. البته این دیدگاه که حق را منحصرأ قانون مشخص می‌کند، اندیشه نادرستی است؛ زیرا در برخی از حق‌ها، قانون تنها نقش حمایتی داشته و در بروز و ایجاد حق، هیچ مداخلیتی ندارد. در حقوق طبیعی، حق به صورت ذاتی و فطری با موجودیت یک فرد یا شیء،

1. Privilage

2. Ronald Dworkin, فیلسوف آمریکایی

3. John Austin, متفکرین انگلیسی تبار, حقوقدانان و

شکل گرفته و قانون به جهت نظم و هدایت اجتماع بشری، آن را در چهارچوب خاصی قرار می‌دهد. در حقوق قانونی نیز آنچه قانون به‌عنوان حق تعیین می‌کند، باید مطابق با قواعد فطرت، عرف، اخلاق و عقل باشد.

بنابراین در تمامی تعاریفی که به قید قانون توجه نموده‌اند، این قید مؤثر در ماهیت نبوده، بلکه در قالب عنصر شکلی متجلی می‌گردد؛ زیرا اصولاً در نظام اجتماعی، وجود حق بدون حمایت قانون امکان‌پذیر نیست و هر حقی از رهگذر قانون ضمانت اجرای خود را می‌طلبد؛ چراکه صرف وجود و اثبات حق، برای صاحب حق منافعی در بر نخواهد داشت.

اشکالی که بر امتیاز دانستن حق وارد است این که اگر در بین افراد مختلف جامعه اعم از جامعه ملی یا جامعه بین‌المللی تعارض حقوق به وجود آید، هر کس بر اساس دیدگاهی که دارد، حق را برای خود یک امتیاز تلقی می‌کند؛ و در صورتی که حق طرف مقابل را در سطح حق خود نداند و یا بین این دو حق تعارضی نبیند، همچنان از حق خود استفاده می‌کند. درحالی که تمامی حقوق برای محقق شدن خود، نیازمند عوامل مختلفی از جمله نبودن معارض می‌باشند.

امروزه در حقوق دریاها این مسئله به‌صورت بسیار جدی مطرح است که یک کشور به چه میزان می‌تواند در دریا تصرف نماید. مثلاً کشوری از آن طرف دنیا، به طرف دیگر می‌آید و به‌عنوان دفاع از منافع خویش لشکرکشی می‌کند و یا ناوها و کشتی‌های جنگی خود را مستقر می‌سازد. با این عمل، منطقه بحرانی و متشنج می‌شود. با این حال، در ادعاهای خود می‌گویند: ما حق داریم! (مصباح یزدی ۱۳۹۱ ج ۱: ۱۶۸).

تعریف دیگری که به ذهن می‌رسد عبارت است از این که: «حق داشتن به معنای قابلیت بهره‌مندی صاحب حق در اعمال یا عدم اعمال موضوعی (حق) که با قرار گرفتن در موقعیتی برای وی به وجود آمده و از آن بهره‌مند می‌گردد، درحالی که قانون نیز از آن حمایت می‌کند».

مطابق تعریف، انتساب حقوق به افراد به دلیل موقعیت و جایگاهی که در آن قرار می‌گیرند، شکل می‌گیرد. چنانچه برای حیوانات حقوقی در نظر گرفته می‌شود، بدین معناست که صرف موجودیت آن‌ها در هستی موقعیتی را برای آن‌ها به وجود می‌آورد.

مثلاً انسان با تولد یا ازدواج دارای یکسری حقوق می‌شود، یا حیوان با فروخته شدن به فرد، نسبت به او ذی‌حق به شمار می‌آید و یا ملکی نسبت به اشخاصی که با آن ملک در ارتباط هستند، بر اساس قوانین شهری دارای حق می‌گردد.

پس منشأ ایجاد حق، موقعیتی است که انسان، حیوان یا اشیاء در آن واقع می‌شوند؛ و این موقعیت نشان‌دهنده قابلیت و توانایی بهره‌مندی صاحب حق یا نماینده او (در مورد حیوانات و اشیاء) است.

زمانی که سخن از قابلیت و استعداد به میان می‌آید، لازم است بررسی شود که آیا موانعی در راه اثبات اولیه حق وجود دارد یا خیر؟ و این که آیا حق از حالت بالقوه تغییر کرده و بالفعل شده است؟ در صورت بالفعل شدن می‌توان گفت حق امتیاز است، اما تا این زمان تنها یک قابلیت و استعداد است.

در صورتی که معنای قابلیت و استعداد برای حق قابل توجیه نباشد، می‌توان برای حل مشکل معنای «امتیاز» و حق طلبی مفرط، قائل به دو نوع حق شد: حق ابتدایی و حق ثانوی. حق ابتدایی به محض خلقت شکل گرفته و برای دارنده آن قابلیت بهره‌مندی ایجاد خواهد کرد؛ اما این حق ابتدایی در مواردی در تعارض با حقوق دیگر قرار گرفته و قابلیت خود را از دست خواهد داد؛ و در صورتی که هیچ معارضی نداشته باشد، معنای دیگری پیدا خواهد کرد و می‌توان آن را حق ثانوی نامید. در این فرض حق ثانوی می‌تواند به معنای «امتیاز» قلمداد گردد.

اینک این سؤال مطرح است که کدام‌یک از معانی حق به واقع نزدیک‌تر است؟

ج) دگترین معنای «حق داشتن» در برابر «حق بودن»

هر چند وجود تعاریف مختلف غیرقابل انکار است، اما این معانی چه در اندیشه فقیهان و چه از دیدگاه حقوقدانان بسیار به هم نزدیک بوده و تمامی این معانی به نوعی دارای وجه اشتراک هستند. این اشتراک همان چیزی است که در معنای لغوی مطرح گردید؛ لذا حق یعنی ثابت، یعنی آنچه برای صاحب حق ثابت است؛ و با توجه به معانی فوق آنچه برای فرد ثابت می‌شود یا امتیاز است، یا استعداد یا قابلیت و یا ... بدین معنی که می‌توان نسبت به دیگران از این قابلیت و امتیاز بهره برد؛ زیرا حق، باعث به وجود آمدن تکلیف و مسئولیت برای دیگران است.

به هر حال حقیقت این است که ارائه تعریفی برای حق غیر ممکن بوده و تنها می توان ویژگی هایی از آن را ارائه داد. از آنجا که تمام جعلیات و احکام الهی از امور اعتباریه هستند و حق نیز در معنای اعم یک حکم است، لذا قائل شدن به اعتباری بودن و واقعی بودن حق، صحیح و درست به نظر می رسد.

حق از آن جهت که شارع و قانون آن را جعل نموده، اعتباری و قراردادی است؛ و دامنه آن علاوه بر انسان ها شامل حیوانات، جمادات و مخلوقات دیگر نیز می شود. این اعتبار ناشی از رابطه و تعلقی است که بین صاحب حق و حق وجود دارد. ناگفته نماند منشأ جعل حق، یا شارع و قانون است، یا عقل و عرف و یا طرفین حق. هر چند که بهتر است گفته شود اعتباری عقلایی است و شارع آن را امضا نموده است؛ و از آن جهت که تنها با موجودیت و خلقت انسان یا دیگر موجودات، حق بر آن ها بار می شود، امری واقعی است.

با توجه به دیدگاه اندیشمندان اسلامی نیز، حق مفهومی اعتباری است و در علوم مختلف تعریفی برای خود پیدا کرده که البته آن تعاریف از معنای لغوی (امر ثابت، ثبوت، سلطه) بیگانه نیستند. مثلاً وقتی گفته می شود انسان صاحب حقوقی است به این معناست که او بر اموری تسلط دارد و یا آن امور برای او ثابت هستند (جوادی آملی ۱۳۸۵: ۲۳۸).

با تمرکز بر این مطلب که حق، امری اعتباری است و چیزی برای کسی، علیه دیگری وضع می شود، به عناصر و ارکان حق برمی خوریم:

- کسی که حق برای اوست؛ (من له الحق)

- کسی که حق علیه اوست؛ (من علیه الحق)

- آنچه متعلق حق است (مصباح یزدی ۱۳۷۷: ۲۵۷-۲۵۵).

ارکان حق که نشان دهنده رابطه حقوقی بین طرفین بوده، معنای دقیق تری را به ذهن متبادر می سازد. ذکر این نکته که مهم ترین تجلی حق، دارا شدن صاحب آن است، رویکرد جدیدی را در تعریف آن ترسیم می نماید و آن مفهوم «حق داشتن» است.

تشریح مطلب آن که حق را می توان بر مبنای معنای وصفی و مصدری آن، به دو نوع «حق بودن» و «حق داشتن» تقسیم نمود. حق در معنای «حق بودن» در سطح ارزش و در برابر باطل و خطا قرار می گیرد، ولی حق در معنای «حق داشتن» در سطح روابط اجتماعی است. لفظ حق در این دو معنا مصطلح بوده، در حالی که این دو معنا از یکدیگر متمایزند.

برخی از اندیشمندان در پیدایش این تمایز اشکال کرده‌اند که این معانی بر اساس دیدگاه‌های جدید شکل گرفته‌اند. این دسته از اندیشمندان معتقدند: واژه حق در گذشته غالباً جنبه اخلاقی داشته و در گزاره‌های رفتاری و اخلاقی به کار می‌رفته است؛ اما امروزه اگر از حق کسی سخن می‌گوییم، در مقام ابطال یا اثبات ادعای او هستیم و مفاد حقوق بشر امروزی هم همین است (راسخ ۱۳۸۱: ۱۸۶). این سخن قابل مناقشه است؛ زیرا هر دو معنا را می‌توان در آثار عالمان دینی و متون اسلامی یافت.

همان‌طور که پیش‌تر آمد، یکی از این معانی حق، مطابقت داشتن، درست و نقیض باطل بوده (راغب اصفهانی ۱۴۰۴ ج ۱: ۱۲۵)؛ و این به معنای «حق بودن» است. از طرف دیگر در میراث فقهی و حقوقی، غالباً سخن از انتقال و اسقاط حق است و این نشان‌دهنده معنای «حق داشتن» است نه معنای حق بودن و تفاوت این دو مفهوم در مقام اثبات و ثبوت است (جوادی آملی ۱۳۸۵: ۲۸) نه آن‌طور که برخی تمایز این دو مفهوم را مربوط به نگاه سنتی و مدرن به این واژه می‌دانند.

در بحث حق داشتن، این پرسش به میان می‌آید که علت اساسی داشتن چنین حقی چیست؟ آیا یک حق باید در قانون یک کشور یا قوانین بین‌المللی بیان شود تا بتوان آن را برای فرد در نظر گرفت؟

در پاسخ می‌توان گفت علت اصلی داشتن هر حقی درج آن در قوانین ملی و کنوانسیون‌ها نیست، بلکه برخی حقوق بنیادین بوده و با شخصیت انسان موجود می‌گردند؛ و می‌توان گفت قوانین و معاهدات، این حقوق را که به معنای قابلیت و توانایی است، در بین افراد جامعه به فعلیت می‌رسانند. از این امر می‌توان نتیجه گرفت که حتی در صورت نقص و خلأ قوانین، این حقوق قابل مطالبه هستند؛ اما در مقابل برخی حقوق هستند که بنیادین نبوده و با توجه به ارتباط انسان با اشیا یا انسان‌های دیگر به وجود می‌آیند.

باین حال، حق به معنای «حق داشتن» یا استحقاق، مشترک معنوی است؛ یعنی لفظی است که دارای معنای واحدی بوده، اما مصادیق متعددی دارد. معنای حق عبارت است از امتیاز یا قابلیت بهره‌مندی که مصادیق آن با توجه به موقعیت‌های مختلف، عناوین متعددی

پیدا می‌کند. همان‌گونه که هوفلد^۱ (فیلسوف و حقوق‌دان آمریکایی) آن را به چهار گونه تقسیم نموده است.

هوفلد حق را به داشتن امتیازی ویژه تعبیر می‌کند (Hohfeld 1919: 73)، اما این معنایی است که برای یکی از اقسام حق (حق قدرت) در نظر گرفته و در کنار سه قسم دیگر قرار داده است. وی معتقد بود که حق یک معنای عام داشته (حق قانونی^۲) و اقسام چهارگانه معنایی خاص آن هستند (Hohfeld 1919: 71). در واقع هوفلد با تقسیم‌بندی انواع مختلف استحقاق^۳، نشان داد که اصطلاح حق برای توصیف چهار نوع رابطه حقوقی متفاوت استفاده می‌شود:

۱. حق مطالبه (ادعا)^۴؛

۲. حق آزادی^۵؛

۳. حق قدرت (اختیار)^۶؛

۴. حق مصونیت^۷.

هوفلد معتقد بود واژه حق در آثار حقوقی در کاربردهای متفاوتی به کار می‌رود، به گونه‌ای که هر کدام خصوصیات مختص به خود را دارند. مثلاً یکی از انواع حق (حق مطالبه)، ملازم با تکلیف است؛ حال آنکه بسیاری از آن‌ها ملازمه‌ای با تکلیف ندارند. توضیح هر یک از انواع حق، تقسیم‌بندی هوفلد را آشکارتر می‌سازد:

۱. **حق مطالبه:** به آن دسته از حقوق قانونی گفته می‌شود که پس از وضع قانون در مورد دو طرف یک قرارداد، یا شبه قرارداد صدق می‌کند، به گونه‌ای که یک طرف را مستحق و طرف دیگر را مکلف می‌گرداند (Hohfeld 1919: 72).

1. Hohfeld

۲. حقی که قانون مشخص کرده و دارای ضمانت اجراست و نیز در مقابل حق اخلاقی قرار می‌گیرد.

3. Entitlement

4. Claim right

5. Liberty right

6. Power right

7. Immunity right

فرض کنید الف و ب قراردادی منعقد می کنند که در آن ب متعهد می شود به الف مقداری پول بپردازد. آنگاه الف نسبت به آن مبلغ حق دارد و ب نیز متقابلاً وظیفه دارد آن مبلغ را به الف بپردازد (جونز ۱۳۸۶: ۱۹).

در این نوع حق، رابطه‌ای بین دو طرف ایجاد می شود که از یک سو مطالبه و ادعا و از سوی دیگر تکلیف و وظیفه به همراه دارد. برخی معتقدند اساساً حق مطالبه بدون تکلیف دیگری، قابل فرض نیست (Jones 1994: 14). تکلیفی که از طرف مقابل مطالبه می شود، در قالب انجام یک فعل یا ترک فعلی متلازم با ادعای مطرح شده، متصور می گردد؛ که به حق مطالبه مثبت و حق مطالبه منفی تعبیر می شود. حق مطالبه مثبت، مانند حق دریافت طلب، حق اشتغال و تحصیل، حقوق متقابل دولت و ملت؛ و حق مطالبه منفی، مانند حق رعایت حریم خصوصی، حق رعایت شخصیت جسمانی، حق مورد توهین و تعرض قرار نگرفتن.

۲. حق آزادی: داشتن حق آزادی، یعنی آزاد بودن از هرگونه تکلیف. آزادی قانونی یک شخص در انجام یک عمل، بدین معناست که قانون، آن شخص را بر ترک یا انجام آن عمل ملزم نکرده و قانون گذار، عدم تکلیف آن شخص را نسبت به عمل، معتبر شمرده است (Hohfeld 1919: 39-40)؛ لذا وی نسبت به انجام یا ترک آن عمل آزاد است.

نظام‌های حقوقی عموماً چنین عمل نموده و گفته‌اند که مردم آزادند هر کاری را انجام دهند مگر آنچه ممنوع شمرده شده باشد. برخی از قواعد فقهی نیز نشان‌دهنده حق آزادی افراد است. به‌طور مثال قاعده حلیت که هر چیزی را برای انسان حلال اعلام می کند، مگر آن که خلاف آن ثابت شود.

به همین دلیل حقوق آزادی یک شخص برخلاف حقوق مطالبه وی به شکلی نامتعیین زیاد است. این حقوق شامل آزادی بیان، آزادی عقیده و نیز شامل موضوعات کم‌اهمیت‌تری مثل نقاشی درب منزل بارنگ دلخواه می گردد (جونز ۱۳۸۶: ۲۹).

در حال حاضر اعلامیه‌های جهانی سعی در شناساندن برخی حقوق انسان‌ها در قالب قوانین بین‌المللی نموده‌اند و جامعه بین‌المللی از دولت‌ها می‌خواهد این قوانین را در کشور خود ملی نمایند. در این اعلامیه‌ها به مهم‌ترین حقوق آزادی افراد توجه شده و این حقوق به‌صورت عام و کلی برای افراد در نظر گرفته شده است.

از نظر هوفلد نیز متعلق حق آزادی، همواره فعل یا ترک خود صاحب حق است، مثلاً وقتی می‌گوییم الف حق آزادی بیان دارد، متعلق چنین حقی، این نیست که شخص یا اشخاص دیگر، مکلف به فراهم آوردن چیزی برای او باشند (طالبی و حسینی نسب ۱۳۸۸: ۱۷۴).

در بادی امر به نظر می‌رسد، حق آزادی برخلاف حق مطالبه، متلازم با هیچ تکلیفی نیست، اما با دقت نظر در مرحله نقض این نوع حق می‌توان گفت، تکلیفی مبنی بر رعایت حق آزادی وجود دارد.

امام خمینی معتقد است حق آزادی از چنان مفهوم بدیهی و واضحی برخوردار است که بی‌نیاز از تعریف است. ایشان با بیان کردن این امر که «آزادی یک مسئله‌ای نیست که تعریف داشته باشد» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱۰: ۹۴) بدیهی و ضروری بودن آن را تصدیق می‌کند.

ایشان معتقد است کسی حق ندارد انسان را مجبور به قبول عقیده یا شغل خاص نماید و هر فردی در امور شخصی خود از قبیل مال، ناموس، مسکن، خوردن و آشامیدن که برخلاف قوانین خداوند نباشد، تسلط دارد (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱: ۲۸۷).

قید موردنظر در کلام امام خمینی و اینکه حق نباید برخلاف قوانین الهی باشد، ما را به این امر رهنمون می‌سازد که قانون به‌عنوان نظامی حقوقی می‌تواند بر انواع حقوق به‌ویژه حقوق آزادی حکومت کند و مشکلات افراد، جوامع و دولت‌ها را که بر اساس سوءاستفاده از حق آزادی به وجود می‌آید، برطرف نماید؛ لکن حقیقت در کلام پیتر جونز نهفته است، وی معتقد است اکثر حقوق آزادی، با فقدان قانون یا تکلیف کلی مواجه هستند (جونز ۱۳۸۶: ۲۹).

۳. **حق قدرت (اختیار):** مراد از قدرت، صرفاً توانایی قانونی است، نه توانایی بدنی یا ذهنی یا هر توانایی دیگر. حق قدرت عبارت است از نوعی توانایی که قانون به فرد، گروه، سازمان یا دولت می‌دهد تا رابطه یا وضعیتی قانونی را ایجاد کند، یا تغییر دهد یا از بین ببرد؛ مانند حق انعقاد قرارداد، حق خرید و فروش، حق ازدواج و طلاق، حق رأی دادن، حق اقامه دعوی، حق به ارث گذاشتن اموال (جونز ۱۳۸۶: ۱۷۷).

حق فرد بر توزیع اموالش به‌وسیله وصیت، مثال خوبی برای تبیین مفهوم حق قدرت

است. ماهیت این حق به گونه‌ای است که ذی‌حق با اعمال آن می‌تواند حق دیگران را تحت تأثیر قرار دهد. وقتی دارنده مال با وصیت نسبت به توزیع اموال خود اقدام می‌کند، حق افرادی که در صورت فقدان وصیت مخالف، بالقوه حق انتفاع از مال را داشته‌اند، تحت تأثیر اعمال حق قرار می‌گیرد (قاری سید فاطمی ۱۳۸۸: ۳۱).

این نوع حق، تنها در اختیار عده‌ای از افراد از طریق قانون قرار می‌گیرد. مثلاً قاضی حق رسیدگی به دعوا دارد، پزشک حق معاینه بیمار را دارد، اما یک شهروند عادی چنین اختیاراتی ندارد؛ زیرا این قبیل اختیارات بر اساس صلاحیتی است که طبق قانون تنها به برخی از افراد داده شده است.

۴. **حق مصونیت:** عبارت است از مصونیت داشتن در برابر قدرت قانونی دیگران (Hohfeld 1919: 57). به‌عنوان مثال اگر قانون‌گذار قدرت قانونی نسبت به طلاق از سوی زن را نداده باشد، در این حالت شوهر نسبت به زن حق مصونیت دارد.

به عقیده هوفلد حق مصونیت آن است که شخص به لحاظ قانونی در معرض کاری نیست و در نتیجه، دیگران حق بازخواست وی را ندارند و روابط قانونی وی با خواست دیگران و بدون رضایت خود وی تغییر نخواهد کرد. برای نمونه در برخی از قوانین اساسی، قانون‌گذار عادی، از محروم ساختن شهروندان از پاره‌ای از حقوق بنیادین، همانند حق آزادی بیان، آزادی دین و ... منع شده است. از این رو، اگر مجلس بخواهد با تصویب قانونی، متعرض چنین حقوق بنیادینی گردد، عمل مجلس معتبر نخواهد بود (طالبی و حسینی نسب ۱۳۸۸: ۱۸۱-۱۸۰).

با توجه به اقسام فوق می‌توان گفت اینکه یک مصداق در آن واحد، دارای عناوین متعدد حق از قبیل ادعا، آزادی، قدرت یا مصونیت باشد، تقسیم‌بندی هوفلد را دچار اشکال نخواهد کرد؛ اما اشکال عمده نظریه هوفلد مشخص نبودن تعریف و چسبندگی حق (به‌عنوان مقسم) و ابهام در تقسیم‌بندی آن است، اینکه اقسام حق از منظر هوفلد، معانی حق هستند یا مصادیق آن؟

به نظر می‌رسد تحلیل هوفلد صرفاً تئوریک بوده و هر نظام حقوقی با توجه به مبانی اخلاقی و سیاسی با حق برخورد نموده و آن را در معنای مورد نظر به کار می‌برد. مصونیت‌ها به خاطر فقدان اختیارات و آزادی‌ها در نتیجه عدم مطالبه شکل می‌گیرد.

موقعیت‌های حق مداری، عناوین متفاوتی داشته که برخی از آن‌ها در تقسیم‌بندی هوفلد به‌خوبی مطرح شده، اما تحلیل وی به روش حصر عقلی نیست، به‌گونه‌ای که شامل موارد دیگر نشود. بلکه با اندکی دقت نظر و با توسعه موقعیت‌های قانونی، شاید بتوان عناوین دیگری به این تقسیم‌بندی اضافه کرد. همچنین تشخیص اینکه هر یک از مصادیق حق به کدام گروه مرتبط است به‌خوبی تبیین نشده و ممکن است حتی چون حق حیات، در یک نظام حقوقی تحت عنوان آزادی و در نظام دیگر به‌منزله حق مطالبه قلمداد گردد و چه‌بسا نتیجه این دو با یکدیگر متفاوت باشد.

با این حال اگر بگوییم هر انسانی به‌محض تولد، صاحب انواع گوناگونی از ادعاها، امتیازات، قدرت‌ها و مصونیت‌های قانونی است، سخن صحیح و درخور فهمی است. مهم‌ترین اشکال تقسیم‌بندی هوفلد مربوط به انحصار تلازم حق و تکلیف در حق مطالبه است. حال آنکه این تلازم در اقسام دیگر نیز قابل تصور است. همان‌طور که برخی فلاسفه غرب همچون لیونز ادعا کرده‌اند که در سایر حقوق قانونی، حق با تکلیف ملازمه دارد (Lyons 1994: 25). هارت معتقد است برای اینکه حق آزادی مؤثر و مفید باشد، باید از ناحیه قانون با وضع تکالیف بر دیگران حمایت شود. درواقع آن تکالیف، مثبت حق آزادی برای صاحب حق می‌شود (Hart 1959: 171-173; Jones 1994:20).

برای مثال، چنانچه برای فردی حق تحصیل اعتبار گردد، اما دیگران تکلیفی به رعایت حق او و عدم ایجاد مانع نسبت به تحصیل او نداشته باشند، بلکه آزاد باشند و بتوانند به‌حق او تجاوز کنند و مطابق میل خود، برای او موانعی پدید آورند و او را از تحصیل محروم سازند، روشن است که جعل حق تحصیل برای او عبث بوده و جعل چنین حقی با عدم جعل آن، برابر خواهد بود.

در حق آزادی حتی اگر نتوانیم برای افراد حقیقی تکلیفی متلازم با آن در نظر بگیریم، باز هم می‌توان برای اشخاص حقوقی از جمله دولت و مجلس، به‌منظور حمایت از حقوق یادشده قوانین حمایتی در نظر گرفت تا افراد در حفظ و رعایت آن بکوشند.

بنابراین اگر برای موجودی حقی فرض شود، اما دیگران موظف به رعایت آن نباشند، یا مجاز به تعرض به آن باشند و یا آن را نادیده بگیرند، اعتبار حق کاری عبث و بیهوده خواهد بود.

هوفلد در تقسیم‌بندی خود در حق قدرت، طرف مقابل را مسئول می‌داند. مسئول بودن همان معنای مکلف بودن است و تکلیف را نمایان می‌سازد. در حق مصونیت نیز بدون توجه به مصادیق آن، مفهوم مصونیت نشان‌دهنده این است که دیگران مکلفند. نتیجه آنکه ثبوت هر حقی در خارج برای یک صاحب حق، مستلزم ثبوت تکلیف برای دیگری است و ثبوت تکلیف برای یک شخص، کاشف از ثبوت حقی برای دیگری است. نکته آخر اینکه حق آزادی در تقسیم‌بندی فقها جزو احکام است. آزادی یک جواز شرعی و قانونی بوده و در محدوده قانون، حکم به شمار می‌آید. تمام مباحثی که در حقوق بشر آمده، مجموعه‌ای از احکام است که به حق تعبیر شده است. به‌عنوان مثال، اگر آزادی حق بود انسان می‌توانست خود را بکشد و یا مجروح سازد، درحالی‌که چنین جوازی در هیچ‌یک از نظام‌های حقوقی صادر نشده است؛ بنابراین در حقوق آزادی بین حق و حکم خلط شده است. لذا برای درک عمیق مسئله، تبیین افتراق و اشتراک حق و تکلیف ضروری است که این مقاله مجالی برای بحث موردنظر نیست.

برآمد

در دهه‌های اخیر، حق جایگاه ویژه‌ای در روابط بین‌الملل، حقوق سیاسی و حقوق بشر پیدا کرده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ در سازمان ملل به تصویب رسید و این نشان از شیوع تفکر حق‌مداری است. ناگفته نماند که صرف الحاق به معاهدات حقوق بشر و امضای دولت‌ها، نشان‌دهنده التزام و مراعات تمام حقوق انسانی به وسیله آن‌ها نخواهد بود، چراکه در عمل شاهد گزینشی عمل کردن آن‌ها هستیم. حتی می‌توان گفت در بین برخی جوامع درک درستی از حق وجود ندارد و لازم است مفهوم بنیادی حق برای همگان به‌خوبی تبیین گردد.

رساله حقوق امام سجاد (علیه‌السلام) مجموعه بی‌بدیلی است که بر اساس انواع روابط انسانی، حقوق هر قشر را به‌طور ویژه برشمرده است. از منظر امام خمینی رعایت حقوق افراد شرط حیات نظام اجتماعی است و هیچ مقامی حق سلب آن را ندارد.

بنابراین معنای حق باید واژه‌ای باشد که به‌تنهایی همه اقسام حقوق را در برگیرد. از انواع حقوق انسان‌ها گرفته تا حقوق حیوانات، محیط‌زیست، حقوق دریا، آب، حقوق معنوی

مانند حق حریم خصوصی و ... چرا که یکی از دارایی‌های موجودات زنده، حقوقی است که برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود. در واقع خلقت و آفرینش موجودات، منشأ ایجاد حق بوده و عدالت و اخلاق به‌عنوان مبنای ایجاد حق می‌باشند.

در بین تمام تعاریفی که از حق بیان شد، از جمله قدرت، سلطه، ملک، اختیار، سلطنت و ... مناسب‌ترین معنا از دیدگاه اندیشمندان «امتیاز» انگاشتن حق است؛ اما این که حق به معنای امتیاز در نظر گرفته شود، باعث حق‌طلبی مفرط کشورها و افرادی می‌گردد که از قدرت بیشتری برخوردارند، با وجود این اشکال باید معنای دقیق‌تری برای حق در نظر گرفت.

پیشنهاد نگارنده جایگزینی معنای شایستگی و قابلیت بجای امتیاز است، چرا که امتیاز انگاشتن آن باعث سوءاستفاده افراد صاحب قدرت از حق شده است.

حق، مفهومی است که با سرشت وجود انسان تنیده شده است و فکرت حق بدین معناست که افراد استحقاق‌هایی دارند که دیگران مکلفند آن‌ها را تأیید نموده و احترام بگذارند.

بر این اساس حق را می‌توان بر مبنای معنای وصفی و مصدری آن، به دو نوع «حق بودن» و «حق داشتن» تقسیم نمود. «حق داشتن» همان معنایی است که بسیاری از اشکالات معانی مختلف حق را کنار زده و نگرش جدیدی به آن بخشیده، قلمرو حق را تا جایی وسعت می‌دهد که منطبق بر قانون باشد.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (۱۴۰۶ ق) حاشیه مکاسب، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- آل بحر العلوم، محمد. (۱۳۶۲) بلغة الفقيه، با شرح و تعليق سيد محمدتقى آل بحر العلوم، تهران: مكتبة الصادق.
- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله. (بی تا) الالهیات من الشفاء، با تعليقات صدرالمتهلین، قم: بیدار.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۹۵۵) لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ ق) کتاب الیبع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(س)، چاپ اول.
- _____ . (۱۳۸۵) صحیفه امام (دوره ۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(س)، چاپ چهارم.
- امامی، سید حسن. (۱۳۷۳) حقوق مدنی، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.
- انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵ ق) کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
- بحرانی، محمد سند. (۱۴۲۸ ق) فقه المصارف و النقود، قم: مکتبه فدک.
- توحیدی، محمدعلی. (بی تا) مصباح الفقاهه فی المعاملات، تقریرات درس ابوالقاسم خویی، قم: داوری.
- جرجانی، علی بن محمد. (بی تا) التعریفات، مصر: مطبعة حیدریه.
- جزایری، محمدجعفر. (۱۴۱۶ ق) هدی الطالب فی شرح المکاسب، قم: مؤسسه دار الکتاب.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸) مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- _____ . (۱۳۷۱) مقدمه عمومی علم حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵) حق و تکلیف در اسلام، قم: اسراء.

- جونز، پیترو. (۱۳۸۶) **حقوق**، ترجمه رضا حسینی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- حسن فرج، توفیق. (۱۹۸۸) **المدخل للعلوم القانونیه**، بیروت: الدار الجامعیه.
- دانش پژوه، مصطفی. (۱۳۹۰) **شناسه حقوق**، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۵) **لغت نامه**، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: امیرکبیر.
- راسخ، محمد. (۱۳۸۱) **حق و مصلحت**، تهران: طرح نو.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۴۰۴ ق) **المفردات فی غریب القرآن**، بی جا: دفتر نشر کتاب.
- زرقاء، احمد. (بی تا) **الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید**، بیروت: دارالفکر.
- ساکت، محمدحسین. (۱۳۷۱) **حقوق شناسی: دیباچه‌ای بر دانش حقوق**، مشهد: نشر نخست، چاپ اول.
- صرامی، سیف‌الله. (۱۳۸۵) **حق، حکم و تکلیف**، گفتگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- طالبی، محمدحسین، سید مصطفی حسینی نسب. (بهار ۱۳۸۸) «تبیین حق از نگاه هوفلده»، **حکومت اسلامی**، سال چهاردهم، شماره اول.
- طباطبایی یزدی، محمدکاظم. (۱۳۷۶) **حاشیه المکاسب**، قم: دارالعلم.
- غروی اصفهانی، محمدحسین. (۱۳۷۵) **حاشیه کتاب المکاسب**، قم: علمیه، چاپ اول.
- _____ . (۱۲۷۵) **رساله فی الحق و الحکم**، قم: انوار المهدی.
- قاری سید فاطمی، محمد. (۱۳۸۸) **حقوق بشر در جهان معاصر**، دفتر یکم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۷) **حقوق مدنی، منطق حقوق**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۸۸) **فلسفه حقوق**، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی تهران: نقش و نگار، چاپ سوم.
- کفوی، ابوالبقاء. (۱۲۸۶) **الکلیات**، تهران: دارالطباعه.

- لکنوی، عبدالحلیم. (۱۳۱۶) *حاشیه قمر الاقمار علی نور الانوار شرح المنار*، اول مبحث حقوق، مصر: بولاق، مطبعة الامیری.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۷) *حقوق و سیاست در قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۶) *معارف قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ . (۱۳۹۱) *نظریه حقوقی اسلام*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- موحد، محمدعلی. (۱۳۸۱) *در هوای حق و عدالت از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران: نشر کارنامه.
- موسوی بجنوردی، سید محمدحسن. (۱۴۱۹ ق) *القواعد الفقهیه*، قم: نشر هادی، چاپ اول.
- نبویان، محمود. (۱۳۸۸) *حق و چهار پرسش بنیادین*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نجفی خوانساری، موسی. (۱۴۱۸ ق) *منیة الطالب*، تقریر بحث میرزای نائینی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- هابز، توماس. (۱۳۸۰) *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- Hohfeld, Wesley. (1919) *Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning*, New Haven: Yale University Press.
- H. L. A. Hart. (1959) *Essays on Bentham: Jurisprudence and Political Theory*, (New York:Oxford,2001) Institute, volume 1, Part I
- Jones, Peter. (1994) *Rights*, New York: Palgrave
- Lyons, David. (1994) *Rights, Welfare and Mill's Moral Theory*, New York: Oxford University Press.
- Waldron, Jeremy. (2007) *Rights*, in Goodin, R. Pettit, PH. & Pogge, T.A Companion to Contemporary Political Philosophy, Blackwell, 2nd Edition